

پروفیسور فضل الله رضا
معیاری در شناسائی زیبائی های شعر و هنر

-۳-

سازنده و ساخته یا طبیعت و جامعه



بخواه دفتر اشعار و راه صحرا گم
چه جای مدرسه و بحث کشف کشف است

است که به «طبیعت» بسیار عشق می‌ورزد و سعدی سخندان بر
مایه جهان دیده گوشه خاطرش بجمال «جامه» میلی دارد. حافظ
در جامعه همان خطای اصلی سازمان Structure
را می‌بینید اما دیگر بجزئیات روان فرسای آن نظر ندارد. نگاهش
عارفانه است، جنبه مهندسی و کارگری و فایده جوئی و فایده بخشی
و سوداگری و نتیجه گیری در ذهن او چندان جای نشین نیست.
او بیشتر شاعر و بیننده و شاید مدیر متفکر است. همان روابط اصلی
شیخ وزاهد و مفتی و محاسب و واعظ و می و مطرب و اثرات زهد
و ریا و منبر و فقر و سلطنت را بهم در می‌آمیزد. در همه این
افکار مثالهای نزدیک به طبیعت از شمع و چراغ و آتش و خرمن
و مزرع و آب و خاک و فقیر و گدا و جنگ و صلح و وصل
و هجران را در آغوش میگیرد - اما با جزئیات جامعه و جامعه
شناسی کمتر سروکار دارد و باندازه سعدی فرمانبردار علم و
در جستجوی فایده و نتیجه علمی آن نیست مثلا میگوید:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو
یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو
هر که در مزرع دل تخم وفا سبز نکرد

ز: روئی کشد از حاصل خودگاه درو
ناکامیها و امید کامیابی ها همه در
یاک بیت با توجه به طبیعت
در مزرع دل تخم وفا سبز
د نا هنگام درو زرد روئی تبرد. شعر

در این مقاله سخنانی از چند تن از استادان شعر بخصوص
حافظ و سعدی و مولوی بعنوان مثال آورده خواهد شد، بر اساس
یونامه کاری که در پیش گرفته‌ایم، گاهی تأثیر از روش و زیبا
و پست و بلند ابیات سخن خواهیم گفت - چنانکه در پایان مقاله
نیز خواهد آمد هرگونه درجه بندی در مراتب زیبائی نقشا و
شعرها هر چند که عالمانه هم نمود کند باز زائیده ذوق نگارنده
آن است، و همه ذوقهای یکسان نیستند، در زندگانی اجتماعی
نیز آن ماهر و یان که دل همه را بشوراند نادرند. اگر کسلی مایه
دانشی پخته و بارور داشته باشد از لایلی گفته‌های دانشمندان
ادیب خواهد دید که در مسائل هنری اگر هم ناقدان بصورت ظاهر
بدستور و قواعد و استدلال بپردازند باز از نهانخانه مغزشان حدیث
ذوق شخصی آشکار است. کتابهای عروضی و همدردیها او نیز
نمونه ذوقیات است و سند علمی جهانی در همیار زیبائی شعر بدست
نمیدهد.

آشکار است که در این مقاله نظر نگارنده در نقد و تحلیل
تنها متوجه همان ابیات و سخنان است که شاهد می‌آورد، خواننده
نیاید این داوری را در ذهن خود تعمیم دهد - در کار دانش داوریها
را باید به گوشه‌ای محدود و مقید کرد. مقایسه کلی حافظ و
سعدی و دیگر شاعران ایران نیز در این مختصر مطرح نیست.
با این برداشت اگر بخوایم در آغاز بحث در این باب
نکته‌ای بیاوریم، میتوان گفت که حافظ خلوت‌نشین شاعر صبرمتگری

ساده و طبیعی و فارغ از غوغای مکتب و مکتبیان و جستجوی سود و زیان است. بظاظر آمد جلال‌الدین رومی وقتی در همین معنی می‌خواهد بگوید چون سرمایه را بکار انداختی گرچه ظاهراتی دست‌شده‌ای، ولی روزی جانی باز سرمایه حاصل خواهد آورد و سخن را بزبان رسای طبیعت روان میکند.

هر که کارد گردد انبارش تهنی
لیک اندر مزرعه باشد بهی

گر بریزد برگهای این چنار

برک بی برگیش بخشد روزگار

اگر هم در این بیت‌ها نکته مورد بحث اجتماعی است، جزئیات مطرح نیست و مسئله اساسی است. شاعر توانای ماموضوع سرمایه‌دار و سرمایه بکار گذاشتن و با امید نتیجه و حاصل‌بودن را بزبان طبیعی زیبا ادا کرده است. خزانه سرمایه دار تهنی شده، چناری است که بی برگ مانده، ولی دگر بار این درخت برومند خواهد شد. مزرعه‌ایست که امروز بیحاصل می‌نماید ولی باز حاصل خواهد آورد. سرمایه از جانی بجای دیگر انتقال یافته اما از بین نرفته است. جوشی ذوق عرفانی مولانا هم اندیشه زیبا را به بیانی شیوا آراسته است. بجای اینکه چنار را بی‌برگ بکند ترکیب برگ بی‌برگی را می‌آفریند تا در عالم بی‌برگی درخت تزیین ما وقتی حافظ، شاعر طبیعت، ما را هشدار میدهد که تهنیست (۱) (صفرگف) نماند.

چه بسا که شاعر از معشوق زندگی و خانه و سفر و وصال و فراق و شادی ورنج در فراز و نشیب محیط زمان خودش سخن می‌گوید. ولی فرق است میان گفته آن کسی که همه اینها را نمیتواند با جهان طبیعت برابر می‌گذارد و تمثیلات و تشبیهات طبیعی در پیش می‌نهد با سخن کسی که تاثرات اجتماعی خود را آنگاه یا ناخودآگاه با ساخته‌های جامعه تمثیل میکند. چنین گوینده‌ای مانند نویسندگان اجتماعی و روزنامه‌نگاران ناچار در تحلیل مسائل جامعه و حقایق امور روزانه زندگانی بیشتر غرق میشود و دیگر فرصت پرواز به آسمان و اینکه سحر از بسترش بوی گل آید از دست بدر می‌رود. سخن چنین گوینده‌ای ممکن است در قلمرو منطقی درست و صحیح جلوه کند ولی کلام رفته‌رفته از اقلیم شعر ناب دور میشود.

وقتی فرق میان دو سخن را پذیریم آنگاه همین اینکه کدام سخن برتر است و کدام فروتر بسته بذوق شخصی خود ماست. زیست هنری من در مکتبهای علم و دانش بخصوص در شعر فارسی چنان بوده است که شعری را که از طبیعت درخشندگی می‌گیرد با شاعری سایر شرایط غالباً زیباتر از شعری دیده‌ام که درس مدرسه صنعت و اخلاق و شناخت جامعه را عنوان میکند.

شیخ اجل سخن‌دان بلند پایه‌ایست که علی‌الاصول بیشتر گفته‌هایش در اوایل کودکی هم ممکن است برای فرزندان کشورهای پارسی زبان مفید باشد. دید علمی او اغلب سرمشق جامی برای جوانان است. گاهی هم امکان دارد نوا هوزان را تا به آستان دانشکده هنر و یا به دیوانخانه و دولت برساند.

سخنهای سعدی مثال است و پسند

بکار آیدت گرشوی گار بند

دریغ است از این روی بر نافتن

گزین روی دولت توان یافتن

غزل رندانه حافظ و سخن برهنه مولوی قاعدتا در سنین بالاتر ما را بیشتر مجذوب میکند - آنوقتی که نهال زیبا شناخت هنری ما ریشه دوانیده باشد. آنگاه که دیگر زیاد پای بند درس و بحث مدرسه و حکمت نیستیم و غوغای مال و قدرت و دولت هم ما

را دیگر مستک نمی‌کند - آنگاه که اندیشه مستقل خودمان، آن خود درونی، در گوشه‌ای آذر برای بیکران هستی لنگر می‌افکند. آن زمان که آدم درمی‌یابد که زندگی حیاتی بر آب است و کشتی حیات در ساحل چندروزی بیش درنگ نمی‌کند. (۲)

وقتی حافظ، شاعر طبیعت، ما را هشدار میدهد که زمان در گذر است و جوانی زود سپری میشود و پیری و فسردگی فرا میرسد، پس وقت را غنیمت بشمار، مال و سرمایه حیات هم برای آسایش عمر است آنها در راه خوشی و شادمانی زندگانی خود خرج کن می‌گوید:

ذخیره‌ای بنه از رنگ و بوی فصل بهار

که میرسد ز پی رهزان بهمن و دی

خرینه داری میراث خوارگان گرفتار

بیانک مطرب و ساقی به فتوی دف و تنی

ملاحظه می‌فرمائید که بهار و خزان بنحو طبیعی بسیار زیبا گذران عمر و روز زمان را مجسم میکنند. چه نکته‌ها که در بیت دوم نهفته است. شاعر انباشتن مال و راکد گذاشتن سرمایه‌ها را در برده اصطلاحات لطیف کفر می‌شمرد. اما کدام عالم دین این تکفیر را تصویب کرده و کدام واعظ سخن پرداز این فتوی را از فراز منبر اعلام داشته است؟ پاسخ را از مطرب و ساقی باید پرسید. این فرشتگان شادی و خوشی هستند که هر روز بگوش من وتو می‌خوانند که وقت را غنیمت بشمار، و این مائیم که گوش سخن شنو و دیده عبرت نگر نداریم.

چنگ در برده همین میدهدت بند و لیک

و عظمت آن گاه کند سود که عاقل باشی

امان از انبوه سرمایه‌های راکد مادی و معنوی انسانها و ملایم که بمرور زمان گهیده و فرسوده میشود:

چو گل خرخرده‌ای داری خدارا صرف عشرت کن

که قارون را فلطفا داد سودای زر اندوزی
یادم آمد نظیر همین سخن از دفتر جلال‌الدین بلخی آنجا که می‌گوید:

بخور آن را که رسیدت، مهل از بهر ذخیره

که تو برجوی دوانی، چو بخوردی دگر آید

میر امید که عمرم بشد و یار نیامد

بگه آید وی و بیگه نه همه در سحر آید

و مطالبی که در این کتاب از حافظ را شاعرانه بدانیم این دو بیت مولانا

عارفانه و مستانه است. بیت اول به طبیعت می‌نگرد تمثیل

آبروان و در ذهن می‌نشانند - امید میدهد، ما را به زیست

دلبران تشویق می‌کند. پیام شعر اندرز پدرانه و حکیمانه نیست.

اگر هم تصویری دارد برهنای عشق و شور است نه بر میزان عقل و

علم. می‌گوید بخور، استفاده کن، آب روان جهان دگر آید

و تا تو بر کنار آب حیاتی از تشنگی بیم مدار. آب فراوان است

تشنگی بجوی. سخن جنبه شاعرانه عرفانی دارد. بیم‌نارداری و

ناتوانی را سرمی‌گوید و نهال امید در باغ دل راهی پروراند. بخصوص

در بیت دوم که امید وصال صوفی را سرمست میکند و می‌گوید

معشوق پای بند ساعت خود کار و بوق کارخانه نیست. امیدوار

باش، معشوق گاهی سحر بسراغ طالبان یار از محراب و میخانه

سردر می‌آورد، گاه در خواب، گاه در شور مستی، گاه در هجر،

بگاههای دیگر نیز ممکن است یار در خانه دلت فرود آید که

آن لولی‌وش شود انگیز فرمانبردار اسباب و علتها و برنامه ریزیهای

عقل نیست.

مثالی از (نظمی) که به معیاری کم‌عرضه شد پرواز بلند شعری

در آن نیست و شاید مناسبتر آن بود که بزبان نثر گفته‌میشد این

معیاری در شناسایی زیبایی‌های شعر و هنر (بقیه)

عاجز بود از حفظ عنان دست رعشه دار

تا ممکن است توبه زمی در شتاب کن
استادی است که میخواید شاگرد یابش را در جوانی از
عی برهیزگار کند، باو میگوید همچنانکه دست رعشه دار بیرونی-
تواند عنان اسب را با اختیار کامل در دست بگیرد، توهم فردای
پیری نیروی اراده‌ات لرزان و لفران خواهد شد، پس امروز
که جوانی زمام نفس را در دست بگیر، از شراب برهیز کن. این
طرز بیان چنان است که فکر گریزی را از خلوتگاه شعر و هنر-
بسوی مکتب خانه و جامعه میکشاند. حال آنکه خاطر میخواید
به خانه هنر پناه ببرد تا در آستانه آن خراب آباد بخود بگوید
«بیاله گیر و بیا ساز عمر خویش دمی.»

چرا گویند همین مطلب را به نثر فصیح نمی‌گوید؟ کلامی
که شعری ندارد و آتشی بخون اندیشه نمی‌زند، چه ضرورت است
که در قالبهای شعر بکنانند؟ البته در دنیای هنر هر کسی مستقل
و آزاد است و هنر نقی که دلش بخواهد میتواند بتکارد و در بازار عرضه
نماید - شاعر هم حق دارد بهر زبانی که میخواید تاثرات خودش
را بیان کند. ولی مصرف کنندگان هم در نقد و شناسایی زیباییها
ازادی عمل دارند. اینگونه تمیلها و ریزه کاریها که در سبک‌هندی
فراوان است، در ذهن من اغلب آن مستی شعر ناب طبیعی را
ایجاد نمی‌کند. البته این اثر ذوق خصوصی و رویداد های زندگی
و تجربه من در ادب فارسی است - دلیلی ندارد که سوابق و تجربه
هنری همه خوانندگان با دریافت نویسندگان کتابهای کسان و بخواخت
باشد.

در قرن بیستم بسیاری از ما بخصوص آنها که توشه‌ای از
علم برمی‌بندند دیگر از شعر درس حساب و کتاب و استدلال و
فیزیک و شیمی نمی‌جوئیم و همینقدر طالب پرواز هنری و لطافت‌های
طبیعی آن هستیم. ولی در میان ماکتوز بازانندگان روش گشتگان
بسیارند، کسانی که از تنج خانه شعر و ادب کسب معارف و
حکمت و فلسفه میکنند. گروهی از مردمان کشاورزان و کارگران
و سربازان پیشین ایران که دسترسی به مدارس گسترده نداشتند
بیشتر اشعار موزون فارسی را برای موسیقی کلام یا حکمتی
که در آن بود از بر میگردند. حتی بعضی طلاب و اهل علم هم فلسفه
و حکمت را از نوای مشنوبهای معروف آموختند. (بسیارها تقریباً
همه کودکان مکتب در ایران نخستین کلمات عربی را از کتاب
نظم «تصا بالصبيان» از بر میگردند.

مقصود این نیست که مثلاً بعضی آیات سبک‌هندی اسانید
یا بعضی اشعار زیبای اخلاقی و اجتماعی را باید دست‌کم گرفتند
نه، هر سخن جانی و هر نکته مقامی دارد.

این گونه گفته‌ها برای تدریس در مدارس و مباحثات اجتماعی
و قایع نگاری و خلاصه از پی پرورش فرهنگ ملی جامعه بسیار مفید
و لذت بخش تواند بود و از نظر حفظ زبان فارسی هم شایستگی
دارد. اما از طرفی خوانندگان دانشمند موافقت خواهند فرمود که
همه این اشعار را نمیتوان در متن پرده‌های نقاشی شاهکار شعر
و هنر گنجانید.

این بخش از دفتر شعر برای مبتدی جذبه‌ای دارد ولی شاید
نتواند طایع اهل دل دیر پسند را در طول مدت همچنان سر مست
نگاهدارد. هر کلام منظومی دل شوریده سخن شناسان را بجز به رقص
و حال در نمی‌آورد خراباتیان می‌دانند که شور شراب میخانه هر
رهگذر مردافتن نیست. می‌صوفی افکن را جای دگر می‌فروشند.

اینک با فرض پوزش ایباتی را از یکی از حکیمان بلند
مرتبیه اسلامی مثال می‌آوریم که شور شعری ندارد. ولی باید عرض
کنم که در چشم من مقام این حکیمان بزرگ و با تقوی ایران که به

رایگان درس و سخن می‌فرمودند برتر از بسیاری از آنهاست که در
زمان ما معلومات جدید نیم بخته‌ای از غرب به انبان در آورده‌اند
و ناپخته‌ها را گران می‌فروشند.

سخن در جستجوی معیاری بود (بابتی بگوئیم مدارجی)، که
بر اساس آن بتوان شعر را از کلام منظوم تمیز داد. در مقام
جستجو گفتیم که شعر ناب را از خم میخانه هنر بر میگیرند و
کلام منظوم گاهی به عقل و حکمت و درس و مکتب و اجتماع آمیخته‌تر
است. فی‌المثل این کلام تخصصی حکیم روحانی شیبستر که بصورت
منظوم بیان شده است:

عدم آئینه عالم عکس و انسان

چو چشم عکس دروی شخص پنهان
تو چشم و عکسی و او نور دیده است

به دیده دیده را دیده که دیده است؟
جهان انسان شد و انسان جهانی

از این پاکیزه نثر نبود بیانی
شاید يك قرن پیش این موهبت لذت بخش میسر می‌بود که
کسی در محضر یکی از حکمای اسلامی روزها بیای ایستد و به
تفسیر عارفانه او در باب علوم روحانی و انسانی گوش بدهد. امروز
همه میدانیم که این موهبت دیگر برای بسیاری از ما آماده نیست.
علم و حکمت جدید پس از جنگ جهانی دوم مسیر دیگری پیدا
کرده است - مسیری نو بر پایه‌های علوم دقیقه - بر اساس استدلال
بعضی مجرد و ریاضی کلمه. شاید بعضی از دانشمندان بر این
معنی ایراد کنند که علوم جدید در وادی حکمت کاری از پیش
نبرده‌اند، ولی همان نمی‌رود که این ایراد وارد باشد ممشوق
در پرده ازلی مستور است و بهیچ آفریده روی نمی‌نماید باز اینقدر
هست که عروس علم و حکمت گام از حجه الفاظ و اصطلاحات کهن
افلاطونی فراتر نهاده‌است. نمی‌خواهم بگویم غریبها بپرند بر نیانی
فلسفه نوی دریافته‌اند که عقده‌های مسائل لاینحل را بر گشوده‌اند،
ولی اینقدر هست که دیگر امروز برای طلاب حقیقی حکمت در
جواب بست منطق ریاضی (منطق سمبولیک) گفتگو و سؤال و جوابها
میتواند دقیق‌تر از بکار بستن الفاظ سردرگم باشد. این پایه‌های
تخصصی علوم جدید کاره کماله اهل علم با ادیبان و اهل هنر و ذوق
داران و عشق ورزان رادشوارتر و بلکه غیر ممکن کرده است.

از هم دورتر شده‌ایم، از دشت بی نشان الفاظ و کلمات
تا دیوانخانه اعداد هزارها هزار فرسنگ راه است. عالم کیفیات
دنیای زینت و تجربه شخصی است، عالم کمیات جهان شناختها و
بررسی های عقلی گروهی و جهانی است. این که از کدام عالم
رو به معانی میتوان برد مسئله پیچیده‌ایست، همینقدر میتوان گفت
که برای آرزوایی و کماله و هنر بیانی دقت علمی و سیر در عالم کمیات
بارورتر از سرگردانی در عالم الفاظ حکیم مانندگان است. بهر
تقدیر:

چه نسبت است به رندی صلاح و تقوی را

سماع و عطف کجا نغمه رباب کجا
بهر حال اگر ایرانی مسلمان عارفی خدمت بزرگی بعالم
فلسفه کرده باید مقام و منزلت فلسفی او را بجهانیان باز نمود.
فخر ما بدانش و تقوی اوست و نگارنده این مقام دانشمند روحانی
ایران را بر تر از جنبه شاعری او میداند. ایکاش که این گونه
وطن پرستی‌ها و ارجمندیها در میان ما رواج می‌یافت نه بتپرستی
کودک‌ورانه عاری از تحقیق و نقد دروغ از پذیرش بدون شرط با
روی گردانی تعصب آمیز.

اهل معرفت این آزادی قلم را اجازت خواهند فرمود که
بگوئیم که این گونه آیات و نظم‌هایی مانند کتابهای نصاب از دید
شعر جهان آفرین نیست. این نظم را باید در حواشی کتب فلسفه و
حکمت اسلامی با احترام درج کنیم. ولی خیال نمیکنم از نظر شعر

توانیم آنرا به نسل جدید ایران ، نسلی که هرروز آرزیشهها دوتر می افتد بیاموزیم.

سخن تخصصی که نیاز به تفکر و تأمل و درس و بحث دارد شوریدگان ناشکیبای هنر را دلشاد نمی کند . اثر هم شعر بکارگاه افکار مجرد راهی دارد از طریق میخانه و استعارات عرفان یا کارگاه طبیعت و الانیست . پیام از راه مدرسه و جامعه وزیر و بسم کتب تخصصی بجز فرو می رود - خلاصه آوازی از خانه علم است نه نوانی از آسمان هنر .

همچنین است این دو بیت فلسفی دیگر که اثر هم الفاظ و اصطلاحات آن حاصل علمی داشته باشد بزود هنرشعر آراسته نیست .

در تناقص هشت وحدت شرط دان
وحدت موضوع و محمول و مکان
وحدت شرط و اضافه جزء و کل
قوت فصل است در آخر زمان

باز بخاطر آمد آن عالم گمنام فرانسوی که برای تعیین اعشار عدد پی (۳۱۴) نظمی ساخته است که آغاز آن از کتاب هندسه مهندسی الممالک که در اوایل قرن چهاردهم هجری شمسی در کلاس هشتم دبیرستان کتاب درسی بود ا زایام کودکی همچنان بخاطرمانده است . (۵)

Que J'aime à faire apprendre un nombre
utile aux sages

۳ ۱ ۴ ۱ ۵
۹ ۲ ۶
۵ ۳ ۵

این نظم (البته نظم از دید ما و شعر از دید گوینده فرانسوی آن) هم مثل بسیاری از ماده تاریخها مطلبی را توجیه میکند درستی میدهد، ولی شور و شادای و غمی در آن نهفته نیست، نه از مستی حکایتی دارد نه از مستوری . همینقدر شماره حروف هر کلمه اعشار عدد پی را بدست میدهد که «شاگرد مدرسه باحوش و با فرهنگ» دیگر طول محیط دایره بقطر واحد را فراموش نکند. درست مانند کسی که شماره تلفن خانه خود یا محبوبش را در نظمی بگنجانند - یا کتاب نصیبات الصبیان که ابونصر فراهی نامی کلمات عربی و ترجمه آنها را بنظم (ظاهر آفاریسی) پراورده است.

از همه شعرا حتی از حافظ غزلسرای هم گاهی اینگونه سخنان یا «حییرا» شنیده شده است از میان فرزندان آدم آیا کسی را می شناسید که از فرازو نشیب و کم و بیش و پست و بلند برکنار باشد ؟ آیا هنرمند و عالمی هست که همه آثار خود را با این معیار بداند ؟ همه بزرگان جهان منجمله فردوسی و حافظ و مولوی ما هم از این «لفزشها» مصون نیستند . البته نظم ساختن «لفزشی» نیست، و کار ما بحث و شناخت است نه ایراد و عیب جوئی . برای بحثی که در پیش گرفته ایم بر پایه معیارهایی که در خلال این مقالات نشان میدهم «شعر» را زیاتر از نظم دانسته ایم - اگر معیارها را دگرگون کنیم خوبی، زشتی و بالائی پستی خواهد شد.

حافظ در وفات شیخ ابواسحق باتردستی و سخن روان میگوید :

بلبل و سرو و سمن، یاسمن و لاله و گل، هست تاریخ وفات شه مشکین
کاکل - شعر بصورت ظاهر طبیعی و بگل انباشته است ، اصل
گرایش به طبیعت را هم می پذیرد .

ولی اهل دل میدانند که تاریخ وفات شه مشکین کاکل جوانمرد نه شعر است و نه صنعت ، بل تکلفی است در جامعه نظم . البته شاعر عضو جامعه است و گاهی بمقتضیات وظایف و مشارکتهای خود یا مجبیتی که بدوستانش می ورزد نظمهائی مانند ماده تاریخ یا سخنان سیاسی و مذهبی از او میخوانند - یا انتظار دارند - یا

دلی خواستار آن اندیشه بوده است - که اینها همه بجای خود در خوبست زندگانی خصوصی شاعر با ارزش است . هر چند شناسایی و بینایی در کار معرفت ضرور است ولی گاهی شایسته است لغزش هنری و اجتماعی یکدیگر را نادیده بگیریم که در جوامع بشری ، بخصوص در کشور عزیز ما ، زندگانی پای گیر است و محیط شاعر گاهی این یا حمیراها را بهتر از شعر و هنر محض پساداش می دهد . اما آن دم که برای ارزیابی نقدها را عیار می گیرند، و اندیشه شاعرانرا از پای بندها و دستاویزها آزادی کنند باید شاد و وارسته از باهای گل آندود بتر پرد و معیار دیگری در شناخت اوج سخن بکاربرد:

«از آفتاب فدح ارتفاع عیش بگیر»

باری از اشعار سبک هندی مثالی آوردیم که بر حسب تصادف دلپذیر نبود . البته در سبک هندی مضامین لطیف هنری هم بسیار دیده میشود . چنانکه گوینده بیت زیر نظر طبیعت و اشاره های لطیف دارد، شعر بسبک هندی شیوا گفته شدست:

تا کرا سیراب کن ای ابرنیشان زینهار
قطره نامی میتواند شد چرا گوهر شود

مناعت عارفانه از شعر می تراود . اگر هم گوینده شعر از عرفان بدور باشد ما در ذهن خودمان میتوانیم شیشه زیبای عرفانی قرار وی شعر بگذاریم . بحث ما در زیباییهاست نه در واقعیات در نمود سیر می کنیم نه در بود . چرا آب به دریا بیارد ؟ در آغوش موجهای دریا، در صدف گوهر بیورد که چه ؟ برای اینکه روزی یرتاج موصی بنشیند و «شود ناه و رولوشاهوان» اینهمه سیر در تکوین برای نیایانی چینیسن بی جان چه ضرورت و چه حاصل آورنده برای قطره باران دارد ؟ نه، بهتر آن است که ابرناک را سیراب کند، عقد نریاز شاخ رز بیاویزد - در نقاب رز چای انکور شربت لعل گون بیار آورد - آنگاه می شود - می تلخ مرد افکن - زنان یاده که در مصطبه عشق فروشد.

براین سیر است که قطره باران سعدی عاقبت شایسته و فرخنده پیدا میکند ، زنده و زاینده میشود - به آفرینندگی اهل دل کمک می کند تا از جهان اندیشه بیشتر دریابند و در دریای هنر خوشتر برانند . آیا یادگاری بهتر از صدای سخن عشق در جهان همه کش همه سوز می شناسید ؟

گاهی در سبک هندی خرده کاری بیش از حد بکار می برند و پیوسته به کارگاههای ساخته دست مردم و روشهای اجتماعی زیاد پناه می جویند چندانکه شعر سادگی طبیعت نیرومند را ندارد، مثال و معمای سادهای برای عقل گره گشاست نه آسمانی برای پرواز عشق فلک بیامی .

کیست میان ما که در ساعات تنهایی و ناگامی و سر خوردن از جوامع بشری به آستان هنر پناه نبرد ؟ دنبال ثروت و شهرت و جاه هم که نیروی اگر اهل درد و درد باشی زود بیدار می شوی و بسراغ زیباییهای طبیعی عینی یا مجردات معارف می شتابی . این کشش روح توست بسوی بلندی ، بسوی عشق و زیبایی، آن کشش تن توست به طوبله نعمت خوارگان ، بمزله خربندگی اشیاء ، بسوی تالار تهی نامه های بطل آندد خروش بزدگی نواخته . این همه علم بنای آخر است که عماد بود گاو و اشتر است علم راه حق و راه هنر زلی صاحب دل داند آنرا بادش

جان کلام این است که ساده ترین ارزیابیدار عالم علم ارزیابی عددی خطی است Linear Functional . برای اینکه چنانکه میدانید روی یک خط مستقیم مدرج مانند لبه خطکش اعداد را می نویسند و آن اعداد را با حالات پدیده ای در عالم

مادیات یا مجردات تطبیق میدهند. مانند فواصل شهرها یا تعیین صورت حساب بانکها یا گاهی ارزیابی مسائل اجتماعی بوجه نیمه علمی.

مثبت → صفر ← منفی
۱۲۳۴ ↑ ۳۳۲۱

در ارزیابی مجردات هنری یعنی آنجا که عدد حکومت نمی کند مشکل است که از کم و بیش و فزونی کاهش صحبت کرد. با وجود این همه اهل ادب مایلند که بقول خودشان بد و خوب و بدوخر مهره را از هم بازشناسند.

از اینروی بطور پوشیده و ضمنی پیشنهاد شد که اگر بروی خط مستقیمی در شناسایی شعر پارسی که بالطبع ارزش آن نسبی و ذهنی است جای صفرهفتی (Point de Repère)

را بطور خود اختیار کنیم آنچه که بسوی طبیعت والا وسادگی باشد ما را بسوی مثبت و برتر خواهد کشاند و آنچه که شعر را بجزئیات علم و فن طب و فلسفه و روزنامه نگاری و جامعه

شناسی و پند و اندرز و حکمت عملی نزدیکتر کند ما را بسوی منفی و شعر پائین تر و نظم و نثر خواهد رساند. صفر را هم جای مطلق اختیار نمی کنیم چون این گفت و شنودها و ارزیابیها در ذهن همه ما مفهوم واحد ندارد. ما همان نقطه صفریم و دید

ما مثبت و منفی می نگرد اگر دیدمان را بگردانیم مثبتها منفی و منفیها مثبت میشوند. این همه اختلاف ذوق و نظر که گاهی

بجتهای اجتماعی و ادبی و هنری را زهر آگین و خون آلود می کنند از دیدگاه همین جناب صفر سرچشمه میگیرد. خود جناب صفر

متفکر در فضای هزاران بعدی کمیات و ارزیابیها در هرگز موجودهای مختصات می نشینند. از این نشست گریز نیست اما یکی

از فرقههای میان دانایان و کم دانان شاید همین باشد که دانا میدانند که او صفری است خود ساخته و جهان نکر و در بافت آواز کار جهان همه نمود است، پس او دیگر در کار بود فضولی نمی کند.

چه دشوار است کسی بجناب صفر حالی کند ۴ تو صفری، اگر مانند گنج برجای نشسته ای لاف لالی بیاد بیاور که این هواهای خیال انگیز پرداخته مغز تو است. آدمی دیداست و دید جهت آفرین تو زیبا و زشت آفریده است. (۶) رومی و حبشی و شاه و گدای و پست و بلند و اخلاقی در جهان آفرینی وجود ندارد.

چهره رومی و صورت حبشی را

ماده خوبی چه بود و علت زشتی

راحت منعم چراست دریا دریا

محضه فلسی چراست گشتی گشتی

چيست خلاف اندر آفرينش عالم

چون همه را دایه و مشاطه تو گشتی

دیوان ناصر خسرو بکوشش مهدی سهیلی صفحه ۵۴۹

اینک از فضاهای چند بعدی بسرزمین شعر فارسی باز میگردیم - این گفتار ناصر خسرو شعری زیبا و بلند است:

درس تخصصی ملل آورد بمانمیدهد عناصر طبیعی ساده هم بر جای خود نشسته اند چون آترا از کودکی بغاظر سپرده ام انس من شاید شعرا در ذهنم در مقام برتری از آنچه که هست نشانده باشد ، با اینحال خرد دوستانه بر استاد ناوارد نیست که چرا در فضای فارغ از جهات گشتی نمیزند و بخلاف آن دیگر سخنان

صبر نشین بیرونکها را اسیر رنگ میکند.

ارزیابی یعنی حرکت بسوی اعداد و جهات ، بسوی تجزیه و تحلیل کمی و کیفی و بسوی علم (یا لاف آنچه که در عرف علم نامیده میشود) . چون انتخاب نقطه صفر را در حدود انعطاف داورها اختیاری خوانده ایم مجال عدم توافق باقی است. ولی اگر ذهنها را با هم در تشخیص معیارها بیشتر آشنا و مانوس کنیم ملاکی بدست خواهد آمد که چندان بی پایه و بی پایه نباشد. هر چه در این فضاهای هزاران بعدی صفرها مان را بهم نزدیکتر و جهت دیدها را همزایه کنیم همدمی و همنگاهی بیشتر خواهد بود.

حواشی :

۱- اصطلاح عربی صفرالکف در شر و ادب فارسی گاهی دیده میشود - ترکیب تپی دست برابر خوبی برای این اصطلاح بنظر میرسد .

۲- این دوبیت از غزلی که در دوران دبیرستان ساخته بودم اینک بخاطر آمد :

وین جهان باشکوه پر فزیر

... .. غم فزا میدان جنگی بیش نیست

کشتی می را بفرما لنگری

کاندرین ساحل درنگی بیش نیست

۳- دیوان صائب به اهتمام استاد امیری فیروز کوهی آنچمن آثار ملی ۱۳۱۵ (صفحه ۶۵۶)

۴- مانند منظومه حاج ملاهادی سبزواری و الفیه ابن مالک

۵- این نخستین مصرع از چند مصرع نظم است که ظاهر آید

از قرن نوزدهم یا بیشتر باشد بعد ها در قرن بیستم دیده شد که

عالم دیگری کتابی نوشت با اسم «پی» اوراق این کتاب حاوی اشعار

عددی تا چند ده هزار رقم بود . هر چند چنین کتابی برای محاسبه

مسیر ستارگان و کجکشانها مفید تواند بود ولی از دید ژرف علمی

ویشنی هنری کار مولف کار مکانیکی بیش نیست که یک ماشین

حساب بخوبی به از آن می آفریند . بی تناسبیت نیست اگر در این

مثال این گونه آفرینشها را «نظم اعداد» بدانیم در برابر این اگر

بگوئیم «شمار اعداد» آفرینش باید چنان باشد که فرمولی بر مبنای

مقارنات توانی ما تکرارها بدست بدهد . خود اینجانب شبکه

الکترونیکی برای اندازه گرفتن عدد پی بهر دقت که بخواهند

یافته بودم که در آن تنها مقاومتهای الکتریکی برابر اعداد صحیح

۷۰۰۰ را در ۲۰۲۲ را بدید می آمدند . روش علمی پیشنهادی

تکاورنده در مجله معروف مهندسان رادیوی آمریکا در ۱۹۶۱ بچاپ

رسیده است

F.REZA Some Ladder Networks Representing Transcendental Numbers

Proceedings of IRE Vol. 49, No. 11

November 1961 Page 1693

۶- در فضاهای اقلیدس به شماره ابعاد محدود و فضاهای هیلبرت به شماره ابعاد نامحدود جهت و زاویه وجود دارد. این نکته ژرف از دید فلسفی بسیار قابل تامل است که لازم نیست جهت و زاویه همه در فضاهایی که با اعداد و کمیات مدرج میشوند وجود داشته باشد.